

وژژژژژ وژژژ

مگس اول توی کوچه بود. همین طور که با صدای بلند سر و صدا می کرد هر چه دلش می خواست کثیف کاری هم می کرد.



مگس اول توی کوچه بود. همین طور که با صدای بلند سر و صدا می کرد هر چه دلش می خواست کثیف کاری هم می کرد. روی خاکها می نشست و جوری خاک بازی می کرد که همه ی سرتا پایش خاکی می شد. اصلا برایش مهم نبود که این خاکها آلوده هستند. برایش مهم نبود که یک گربه روی خاکها دستشویی کرده است. آنقدر خودش را خاکی کرد که دیگر معلوم نبود لباسش چه رنگی بوده. بعد، از روی خاکها بلند شد و رفت روی کیسه ی زباله ها نشست، در کیسه بسته بود. اما مگس شلخته آنقدر گشت و گشت تا بالاخره راهی برای رفتن داخل کیسه ی زباله پیدا کرد. وقتی داخل کیسه رفت دوباره شروع کرد به آلودگی و کثیف کاری. به همه چیز دست زد و بالهایش را مالید. دست و صورتش چرک چرک شده بودند. حالا با این وضعیت می خواست داخل خانه شود و به همه چیز هم دست بگذارد. متاسفانه موفق هم شد. مگس داخل خانه شد. روی همه چیز نشست و شروع به آلوده کردن همه ی وسایل کرد. بعد روی دست و پای آدمها وای وای ... وای ... بعد شروع کرد در گوش آدمها وژژژژژژژژژژ ... وژژژژژژژژژژ... کرد. بالاخره آنقدر اذیت کرد و کرد و کرد تا اینکه یکدفعه یه صدایی شنیده شد... صدای سترَق ... چند لحظه بعد جنازه ی مگس کثیف، داخل سطل زباله افتاد و همه راحت شدند.